

در دوران حیات کدام مردم به شهادت رسید؟

داستان کربلا و امام حسین(ع) و حوادث چند روزه آن سرشار از درس ها،



تابناک -داستان کربلا و امام حسین(ع) و حوادث چند روزه آن سرشار از درس ها، عبرت ها و حقایق تلخ و شیرین است و امتداد تاریخ بشریت و در همة امصار و اعصار میثاق فطرت انسان را همواره به او گوشزد می کند: «و گدتم میثاقه»[1] و حسین(ع) ناخدای کشتی نجات است که سفینه اش در مسیر پرتلاطم تاریخ ناجی ناسیان فطرت، جاهلان طریقت و دستگیر سرگردانان ظلمت آباد و طوفان زده دنیا است: «مَنْ اتاکم نجی و من لم یأتکم هلك... امن من لجأ الیکم»[2] برای رسیدن به ساحل امن نجات وسیله ای جز صراط مستقیم و حقیقی نیست: «انتم الصراط الاقوم... صراطه»[3]

زیرا بین هدف و وسیله یعنی بین مقصد و راه، ربط خاص وجودی برقرار است، چنان که نه با هر وسیله و راهی به هر هدف و مقصدی می توان رسید و نه برای وصول به مقصد معین می توان از هر وسیله ای استمداد نمود؛ یعنی هدف معین، راه مشخص می طلبد و راه معین به هدف مشخص می رسد و هرگز هدف وسیله را تبریر و توجیه نمی کند[4] و این مطلب عمیق از سخنان گهربار سیدالشهدا(ع) استنباط می شود که فرمود: «من حاول أمرا بمعصية الله، كان أفوت لما یرجو و أسرع لما یحذر؛ هر که با گناه کردن بخواهد چیزی را به دست آورد، به آنچه امید بسته به سرعت از دست برود و از آنچه گریزان است در چنگ آن گرفتار آید.»[5]

در نهضت های اسلامی و دینی به طور عام و در نهضت عاشورای حسین(ع) به طور خاص، قدسی و الهی بودن هدف به عنوان یکی از مشخصه های این حماسه عظیم و جاوید چه در آغاز، چه در میانه و نیز سرانجام آن به وضوح، جلوه گر است، چنانکه در کلام نورانی حضرت امیر (علیه افضل صلوات المصلین)، حسن فاعلی این حرکت ها چنین تبیین می گردد: «اللهم ائک تعلم اّنه لم یکن الذی کان منا منافسة فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام؛ خدایا تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود»[6]

امام حسین (ع) در دوران حیات کدام مردم به شهادت رسید؟

برای رسیدن به این هدف، راه آن «تشکیل حکومت اسلامی» بود یعنی فقط باید دین در جامعه حکومت و نقش آفرینی کند. فراهم شدن این بستر برای نشر حقایق و توسعه آن در جغرافیای بسیار گسترده حاکمیت دینی که حدّ و مرزی برای آن متصور نیست نمی توانست مجوزی شرعی عقلی در امکان توسل و تمسک به هر وسیله باشد.

روش صحیح به صورت «تسخیر» و نه قهر و جبر به این صورت که فاعلی برتر بر مسند آن تکیه کرده، کمال شایسته فاعل پایین ترش را برای وی تشریح کند و با فراهم ساختن مراکز فکری و تصمیم گیری و دیگر امکانات لازم او را به کمال لایقش رهبری کند تا او آزادانه راه خویش را برگزیند، تنها از عهده اولیا و متولیان برمی آمد که دغدغه دین را سرلوحه هر فعالیت فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... قرار داده بودند و از هر ضلالت و گمراهی که ساحت فکری، عقیدتی و معرفتی آنها را تهدید کرده و محاط خویش قرار داده، به کرانه اندیشه صائب و صادق توحیدی سوق داده و از جهالت عارض بر حوزه عقل معیشتی و معادی رهاپیش بخشند.

به همین جهت بعثت پیامبران(ع) و بدنال آن اولیای دین در هر جغرافیای از زمان امری ضروری گشت و هدف آن نیز چنین تأمین شد: «فهداهم به من الضلالة و انقذ هم بمكانه من الجهالة؛ پس خدای سبحان مردم را به وسیله محمد(ص) از گمراهی نجات داد و هدایت کرد و از جهالت رهایی بخشید.»[7]

تحقق این امر مهم خود شعله زدن بود در یک ظلمت مطلق و جنبشی در یک سکون و سکوتی مرگبار و فارغ از هر اندیشه، عمل و رفتار به همین جهت لازمه چنین رهبری قیادی وجود یک رشد و بینش نیرومند بود که با آن می توانست چیزی را ببیند که دیگران نمی دیدند. آنچه دیگران در آینه نمی دیدند او در خشت خام می دید. منطقی داشت ما فوق منطق افراد عادی و عقلایی که در اجتماع بودند و وجود این منطق و مبنای عقلی مستحکم در این حرکت قیادی حاوی این درس بزرگ بود که: در هر زمان که شرایط اقتضا و ایجاب نماید وظیفه مسلمانان «اقدام و قیام» است حتی اگر این اقدام و قیام همراه با خطر یا خطرات باشد.

قرآن کریم شرط آن را «قائم بودن» و «علی شیء» بودن معرفی کرد چراکه یک انسان قائم پناهگاه و قرارگاه استوار لازم دارد و اگر «علی شیء» نباشد قائم نیست و قدرت اقامه چیز دیگر را نخواهد داشت «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» [8] و سر اینکه ائمه طاهرین (ع) اقامه کننده دین و قرآن و حدود الهی معرفی شدند: «الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ» [9] و «أَقِمْتُمُ الصَّلَاةَ... وَ أَقِمْتُمُ حُدُودَهُ» [10]؛ «اشهد أنك قد أقمّت الصلوة و أتيت الزکوة» [11] آن است که آنان «بر شیء» بودند و پایگاه مستقر غیر متزلزل فکری داشتند. [12] و این ویژگی، ویژه انقلاب مکتبی است که هیچگاه بدون پایگاه فکری میسر نبوده و نیست و اصحاب و مرتزقان از آبشخور زلال آن با نهادینه ساختن این خصیصه در اعماق فکر و دل خویش، عناصری چون «ملاحظه کاری» و «لذت جویی» و «عافیت طلبی» نمی تواند مانع اقدام آنها شود و این همان حقیقت دین است که در جهاد رخ می نماید نه در رهبانیت.

لذا در واقعه عاشورا این اقدام در لباس جهاد و نفی هر گونه رهبانیت با نثار خون پاک حضرت ثارالله (ع) انجام گرفت هرچند افرادی چون ابن عباس ها، ابن حنیفه ها، ابن عمرها و عده زیادی در کمال خلوص نیت حضرت را از اقدام به این کار نهی می کردند لیکن اباعبدالله (ع) چیزی را می دید که آنها نمی دیدند و به دنبال تحقق فعلی بود که انجام آن در نگاه دین جز از او انتظار نمی رفت: «بذل جان کرد در راه تو تا بندگان را از نادانی و سرگردانی و گمراهی نجات بخشد» [13] آری بذل نفس نفیسی کرد به هدف ارتقاء سطح فرهنگ و آگاهی و بیدار کردن مردمان از خواب عمیق ضلالت و گمراهی.

خون تو تفسیر این اسرار کرد

ملت خوابیده را بیدار کرد [14]

همسو و در راستای با آن هدف سترگی که در نهضت عظیم فرهنگی، که جدّ بزرگش رسول خدا (ص) آن را از قبل در جغرافیای منحنی و فرو رفته در موهومات آن عصر شروع و به انجام رسانده بود و ادامه این رسالت خطیر اکنون به عهده وارث انبیاء و ثمره قلب رسول خدا (ص) می بایست انجام می گرفت. چرا که «الاسلام نبویّ الحدوث و حُسینیّ البقاء» [15] بوده، هست و خواهد بود و سیره او در این نهضت عظیم، همان سیره جدّش رسول خدا (ص) است: «أسیر بسیره جدی و أبی علی بن ابیطالب» [16] که به هدایت جامعه بشری عنایت دارد و روش و هدف ویژه ای که خداوند سبحان به پیامبرش آموخت این بود که: «لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» [17] و این هدف در کنار اهداف متوسط اولیاء، هدف نهایی و غایی تلقی شد یعنی نورانی شدن جامعه و خروج آن از هر تیرگی و تباهی.

«جهالت» در تقابل با «عقل» بود. در اصطلاح دین مقصود تنبّه عقلی است که مردم باید داشته باشند و به عبارت دیگر قوه تجزیه و تحلیل قضایای مشهود و تطبیق کلیات بر جزئیات است و این امر صرفاً با کسب علم محض نظری تأمین نمی شد چرا که: «رَبِّ عَالَمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَمْ يَنْفَعَهُ» [18] لذا موضوع رسالت اولیا دعوت مردم به سمت رسول باطنی و زدودن گرد و غبار ناشسته بر چهره دین بر اثر جهالت ها و ضلالت ها بود و همواره شکوایشان از اعمال امتی بود که بر این رسوم زندگی کرده و با این هیأت رخت بر می بستند: «إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهْلًا وَ يَمُوتُونَ ضَلَالًا»؛ به خدا شکایت می کنم از مردمی که در جهالت زندگی می کنند و با گمراهی می میرند. [19] آری در منظر بی خردان و جاهلانی که اندیشه را به کنار نهاده و جز به تن و آسودن آن نمی اندیشند، داعیان به تفکر و یکتاپرستی و مجاهدان با جهل و ظلم پرستی دشمنانی بودند مانع تحقق آمال و هوسهایشان.

لذا دلیل کثرت مخالفت با ظهور هر پیامبر در هر نقطه از جغرافیای زمین و برنامه های او و در نتیجه قتل مریدان در حول محور فعالیت های او راز و رمزی داشت که عبارت بود از: «مبارزه با نقاط ضعف مردم» این ضعف موجود در غالب مردمان ناشی از استنکاف آنها از دعوت رسول باطنی و ظاهری و سرکوب و منکوب ساختن آن دو به دست هوس ها و خواهش های نفسانی بود: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ»؛ قربانگاه اندیشه ها، زیر برق آرزوهاست. [20] حقیقت امر این است که انسان قبل از آنکه دست تطاولش را به روی انبیا و اولیا (رسول ظاهری) دراز کند و با آنان به مقابله و ستیز بپردازد، نخست عقل (رسول باطنی) را سرکوب و منکوب کرد.

در آیه شریفه «كَلِمَاتٍ أَلْفَى فِيهَا قَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ

مِنْ شَيْءٍ...[21]؛ [raquo] دوزخیان به وجود انبیا(ع) محکوم می شوند و سپس در آیه بعد وجود عقل و روشننگری های او به رخ آنان کشیده می شود یعنی در نهایت امر مسئله به عقل و حجیت آن مرجوع است: [raquo] وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ[22]؛ [raquo] آنهایی که گستاخ شده و جرأت و جسارت یافتند انبیای الهی را سنگباران کرده و یا محبوس و به مسلخ بفرستند؛ ابتدا عقل خویش را به زندان افکنده و به قربانگاه آمالشان فرستادند زیرا حجت باطنی به انسان نزدیک تر است و تا ابتدا او به بند کشیده نشود نمی توان به حجت ظاهر که یک درجه از آدمی دورتر است دست یافت و او را به بند کشید چون او از درون فریاد می زند و این از برون.[23]

عدم کارکرد عقل و تدبیر نتیجه خطرناکی غیر از [raquo]؛ سوء تدبیر[raquo]؛ به دنبال نداشت که شیوع آن از آفات بود که اولیای الهی از اشاعة آن در میان جامعه بشری به طور عام و در بین جامعه دینی به طور خاص، سخت خوف و هراس داشتند: [raquo]؛ اِتَى مَا اخاف على اُمّتي الفقر و لكن اخاف عليهم سوء التدبیر[24]؛ [raquo] و همین عامل عمده در کنار دیگر عوامل موجود، زمینه ساز و به وجود آورنده حادثه دردناک کربلا در جامعه مسلمانان و به دست آنان و در میان آنان صورت پذیرفت و اندوه پیامبر(ص) نیز بی تردید از همین ناحیه بود و نه از اینکه اهل بیتش شهید و یا اسیر می شوند.[25]

این جهل و نادانی مردمان که زمینه تحریف در دین را مهیا می کرد ابزاری شد در دست ابن زیادها و اگر خیال شود که مردمی که در کربلا گرد آمده و سیدالشهدا(ع) را از دم تیغ گذراندند، به خدا و پیغمبر و قرآن اعتقاد نداشتند و یک مردم کافر بی اعتقاد بودند، سخت اشتباه کرده ایم، گمراه شده ایم و از این رخداد عظیم نمی توانیم پند گیریم. حتی اگر خیال کنیم این مردم نسبت به علی(ع) و آل او بی اعتقاد بودند باز هم در اشتباهیم.

مردم شام به خدا و پیامبر و قرآن اعتقاد داشتند لیکن علی(ع) و آلش را نمی شناختند اما مردم کوفه می شناختند. این گواه و شهادت معاصرین حسین بن علی(ع) است که همه می گفتند: [raquo]؛ دل مردم با توسل[26]؛ [raquo] در تاریخ است که وقتی مسلم بن عقیل(ع) در کوفه در مجمع عمومی مردم نامه امام(ع) را خواند این مردمان گفتند: سخنان حضرت است و گریستند.[27]

در ادامه به نمونه هایی چند از میان نمونه های فراوان که نتیجه سوء تدبیرها و انحراف در اندیشه، عمل و رفتارهایی بود که در حادثه دلخراش کربلا به منصة ظهور رسید و فرزند عزیز پیامبر خدا، حسین(ع) را شهید فراموشکاری امت کرد، اشاره می شود:

1. دادن صبغة دینی به حادثه شهادت سیدالشهدا(ع) که از فجیع ترین جنبه های شهادت آن حضرت محسوب می شود.[28] [raquo]؛ خصال[raquo]؛ و [raquo]؛ امالی[raquo]؛ از ابوحمزه ثمالی روایت کرده که امام زین العابدین(ع) در حالیکه اشک چشمان مبارکش را پوشانده بود به عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب(ع) فرمود: [raquo]؛ لا يوم كيوم الحسين(ع) ازدلف إليه ثلاثون ألف رجل يزعمون أنهم من هذه الأمة كل يتقرب إلى الله عز وجل بدمه و هو بالله يذکرهم فلا يتعظون حتى قتلوه بغيا و ظلما و عدوانا[29]؛ [raquo]

آیت الله میرزا محمد ارباب(ره)[30] مراد به تقرب را در این روایت [raquo]؛ اظهار نمودن کاری بر خلاف واقع و عقیده[raquo]؛ معنا کرده و اعتقاد آن گروه را این نمی داند که کشتن حضرت موجب قرب به خداست بلکه هواپرستی و دنیا خواهی آن جماعت خدا را از یادشان برده بود. لذا می بینیم امام صادق(ع) در زیارت اربعین جدش سیدالشهدا(ع) مانعان پیشرفت حرکت آن حضرت را همین افراد معرفی نمود: [raquo]؛ قد تزاور علیه من غرته الدنيا[raquo]؛ و قرآن کریم نیز به این حقیقت چنین اشاره کرد: [raquo]؛ قَلِيلَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ[31]؛ [raquo]

آری در حقیقت جنگ اصحاب ابن زیاد جنگ عقیده نبود بلکه [raquo]؛ جنگ با عقیده[raquo]؛ بود[32] که با ملاحظه این نکته می توان گفت از یک نظر اینها از کفار بدر و احد پست تر بودند زیرا جنگ آنها تا حدی در راه عقیده بود.

2. هلهله، خنده و تیرباران سفیر حضرت [raquo]؛ بریرین خَصِير[raquo]؛ قبل از شروع به قتال، که از طرف امام(ع) برای موعظه آن قوم غافل گسیل شده بود.[33]

معرفت نیست در این قوم خدا را سببی

تا برم گوهر خود را به خریدار دگر[34]

3. سخن عمر بن سعد در عصر تاسوعا خطاب به لشکریان خود که: «يا خيل الله اركبي و بالجنة أبشري»[35]؛

4. فتوای عالم نمایی دینی و درباری چون «شرح قاضی»[36]؛ در ازای دریافت دویست دینار از طرف امویان بر اعلام خروج حسین(ع) بر حاکمیت و مهدور الدم بودن او: «الا انّ الحسین بن علی بن ابیطالب قد خرج علی امیرالمؤمنین قدمه هدر»[37]؛

5. گزینش عالم نمازاده ای به نام «عمر بن سعد»؛ به عنوان «فرمانده مذهبی»؛ سپاهیان و اقامه پنج نوبت نماز جماعت به امامت ایشان. شگفتا که بنا به روایت تاریخ آنها ابتدا نماز صبح را به امامت فرمانده خود اقامه کردند و سپس دست به جنایت بزرگ آلودند. آیا رواست که نماز بخوانند و در پایان نمازشان بگویند: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد»؛ و بعد از فراغت از نماز با شمشیرهای آخته شان آل محمد(ص) را درو کنند.[38] آری حسین(ع) در عصری به امامت رسیده بود که امویان منابر و مساجد را در اختیار گرفته و نمازهای جمعه و جماعت به امامت آنان برپا می شد.

6. معرفی حضرت به عنوان مارق و خارج شده از دین که حضرت در جواب این عده فرمود: «والله لتعلمنّ اینا المارق من الدین»[39]؛

7. فتوا و اظهار به عدم قبول عبادت حضرت از جانب خداوند، به هنگامی که امام(ع) در روز عاشورا درخواست اقامه نماز نمود.[40]

8. بشارت حسین(ع) به اینکه اهل آتش دوزخ است.[41]

9. معرفی امام (ع) به عنوان گمراه کننده افراد.[42]

10. سخن قابل تأمل مسلم بن عمرو باهلی به هنگامی که مسلم بن عقیل از او آب خواست، گفت: «... قطره ای از آن نخواستی نوشید تا در جهنم حمیم بهره ات شود»؛ وقتی مسلم از او پرسید: کیستی؟ گفت کسی که حق را شناخته در حالی که تو از حق رو گردانده ای. از امام اطاعت می کنم در صورتی که عصیان کرده ای.[43] اینها نمونه ای از مردمی بودند که به گونه ای تربیت شده بودند که مشی و شیوة حکومت معاویه و یزید را همان تحقق اسلام می پنداشتند.

بدین سان در طول سالیان متمادی، فرهنگ، تربیت و اندیشه مردم دستخوش تغییر شده، روح سلحشوری در آنان مرده بود. امویان با تبلیغات زهرآگین و پراکندن شبهات، راه و روزنه فهم و ادراک درست مردم را بسته و آنان را متقاعد کرده بودند که خود، خلیفه و جانشین رسول خداوند و بر اثر این تبلیغات مردمی که سال ها پای منبر امیرالمؤمنین(ع) نشسته و زنانی که بارها در حوزه درس زینب کبری(س) حضور یافته بودند چنانکه اشاره شد برای خشنودی خدا با فرزند و جانشین به حق پیامبر خدا(ص) کمر به پیکان و قتل او بستند.

آنقدر این رسوبات جاهلیت اموی زیاد بود که ممکن نبود با سخنانی ها و نامه نگاری ها معضلی را حل کرد چرا که «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا»[44]؛ تبلیغات، تطمیع سران و نخبان قوم و تهدید عموم مردم از جمله عواملی بود که زمینه و بستر انحراف جامعه آن روز را کاملاً آماده و مهیا ساخته بود.

بدین ترتیب اجتماعی شکل گرفته بود که تار و پودش «سکوت، بی تفاوتی و محافظه کاری»؛ پایه هایش «مرعوبیت یا مجذوبیت»؛ رنگ و لعابش «مشورتهای بسته فرمایشی و نمایشی»؛ محتوایش «بی خبری و ناآگاهی مردم و تمکین آنها نسبت به شیوخ و متنفذین و نبودن حق چون و چرا برایشان در مقابل تمایلات و تصمیمات و زد و بندهای دستگاه خلافت»؛ و پشتوانه «اش»؛ تبلیغات رسمی و انحصاری حاکمیت در منابر، مساجد، محافل و مجالس برای ترسیم «چهره»؛ ای مطلوب از یزید؛ برای مردم بود. از این رو حسین(ع) از جد بزرگوارش این برنامه را دریافت کرد که در شرایط کنونی یک سلسله شهادت ها و اسارت ها لازم است تا آن دینی که می رفت تا به فراموشی سپرده شود احیا گردد.

ختام سخن اینکه حسین(ع) را طمع ملک ری و طمع پولی که خولی بن یزید گرفت و رشوة رؤسا و جبن و مرعوبیت عامه و میل به جبران محبت یزید (که ابن زیاد می خواست کدورت یزید را از پدرش که در ولایتعهدی یزید تعلل کرد جبران

نماید) و خبث ذاتی امثال شمر بن ذی الجوشن و مستی و غرور و بدبختی و سبکسری شخص یزید و از همه سهمگین تر و تکان دهنده تر «فراموشیِ عامهٔ مردم که مسلمان بودند»؛ شهید کرد.

گر بر ستم قرون بر آشفست حسین(ع)

بیداری ما خواست، به خون خفت حسین(ع)[45]
پی نوشت ها:

[1] . زیارت جامعه کبیره امام هادی(ع)؛ حضرت امیر(ع) نیز در نهج البلاغه شریف در فلسفه انبیاء(ع) به طور عام به این نکته چنین اشارت داشته است: «بیعت فیهم رسله و وائر الیهم انبیاءه، لیستأدوهم میثاق فطرته»؛ نهج البلاغه/ خطبه اول، ترجمه محمد دشتی.

[2] . همان.

[3] . همان.

[4] . این دیدگاه درست در تقابل با دیدگاهی بود که ماکیاولی و پیروان اخلاق او معتقد بودند و بر این باور و اندیشه تکیه داشتند که: برای نیل به هر هدف می توان هر وسیله ای را استخدام کرد اگر چه با تحریف حقایق و وارونه نشان دادن واقعیت ها باشد.

[5] . تحف العقول عن آل الرسول، ابن شعبه حرانی، ص 248.

[6] . نهج البلاغه، خطبه 131.

[7] . همان، خطبه اول.

[8] . مائده/ 68.

[9] زیارت جامعه کبیره.

[10] . همان.

[11] . مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین(ع).

[12] . بنیان مرصوص امام خمینی(ره)، آیت الله جوادی آملی، ص 239.

[13] . «و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حيرة الضلالة»؛ زیارت اربعین امام حسین(ع).

[14] . کلیات اقبال لاهوری، قادر فاضلی، ص 120.

[15] . در اینکه این عبارت از چه کسی صادر شده اطلاع دقیقی در دست نیست و برخی اندیشمندان عبارت را منسوب به «قول بعضیها» دانسته اند. (شهید مطهری، «مجموعه آثار»؛ ج 17، ص 569) و مشابه این عبارت نیز چنین آمده است که: «انّ الاسلام علوی و التشیع حسینی»؛ زیرا شمشیر علی(ع) همان عاملی بود که پرچم های اسلام به مدد آن برافراشته شد و... (نک: «تاریخ شیعه»؛ علامه محمدرضا مظفر، ترجمه دکتر سیدمحمد باقر حجتی، صص 69-70)

[16] . بحارالانوار، علامه مجلسی، ج 44، ص 329.

[17] . ابراهیم/ آیه 1.

[18] . نهج البلاغه، حکمت 107.

[19] . همان، خطبه 17.

[20] . همان، حکمت 219.

[21] . ملک/8 و 9.

[22] . ملک/ 10

[23] . تحجرگرایی، مجموعه سخنان آیت الله محیی الدین حائری شیرازی، ص 126.

[24] . از سخنان گهربار و تأمل انگیز رسول اکرم(ص) است از کتاب: <عوالی اللئالی>; ابن ابی جمهور احسائی، ج 4، ص 39.

[25] . پیام آور عاشورا، عطاء الله مهاجرانی، ص 24.

[26] الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 68.

[27] . حیاة الامام حسین(ع)، باقر شریف القرشی، ج 2، ص 346.

[28] . مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 17(حماسه حسینی)، ص 466.

[29] . به نقل از : سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج 6، ص 132.

[30] . ر.ک: چهل حدیث حسینی، میرزا محمد ارباب، صص 174-175.

[31] . نساء/ 74.

[32] . مجموعه آثار شهید مطهری، ج 17، ص 494.

[33] . مقتل الحسین(ع)، السید عبدالرزاق الموسوی المقرم، ص 232-233.

[34] . آینه جام دیوان حافظ، همراه با یادداشت های استاد مطهری، غزل 252.

[35] . نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص 239.

[36] . اینکه وی فتوا به قتل حسین(ع) داده است، محل تردید برخی از نویسندگان و محققان است و استدلال این عده مبنی بر فقدان هر گونه سند و مدرک در این باره است و نتیجه آنکه داستان فتوای او از اواخر دوره قاجاریه به این طرف ساخته شده است. البته برخی نیز به ساختگی بودن این داستان تصریح یا اشارتی کرده اند. برای اطلاع بیشتر نک: تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین(ع)، محمد صحتی سردرودی، ص 147-157 که به طور مستوفی بدان پرداخته است.

[37] . به نقل از: <شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی>، آیت الله جوادی آملی، ص 186.

[38] . أبناء الرسول فی کربلاء، خالد محمد خالد، ص 160.

[39] . بحارالانوار، علامه مجلسی، ج 45، ص 19؛ تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، ج 5، ص 435.

[40] . موسوعة کلمات الامام حسین(ع)، معهد تحقیقات باقرالعلوم، ص 444.

[41] . تاریخ طبیری، ج 5، ص 430؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 2، ص 546.

[42] . همان، ص 434.

[43] . تاریخ طبیری، ج 4، ص 281.

[44] . اعراف/ 179.

[45] . «همصدا با خلق اسماعیل»، دکتر سیدحسین حسینی، ص 109.